

جشنواره "یکی بود یکی نبود" و مساله هنر و هنر مند در یک نظام دیکتاتوری فاشیستی

جشنواره "یکی بود یکی نبود" در تورنتو، بار دیگر مساله هنر و هنرمند، سینما و تاتر، نویسنده و شاعر و ...، در دورانی که یک رژیم به غایت ارتجاعی و سرکوبگر، عقب مانده و جنایت کار و در یک کلام ضد فرهنگ و ارزش های انسانی بر ایران حاکم است را به بحث گذاشته است. در این میان خانم نیلوفر بیضایی به شیوه ای "متعهدانه" دفاع از فستیوال "یکی بود، یکی نبود" و شرکت کنندگان در آن را به عهده گرفته است هرچه دل تنگش خواسته نثار بصیر نصیبی و طبعاً دیگران که ماهیت این فستیوال و گردانندگان آن را روشن ساختند، کرده است. تا آنجا که بیاد دارم، خانم بیضایی با وجود ناروشنی و دو دلی همیشگی اش نسبت به رخدادهای ایران و تفسیر "ویژه" اش از نقش و جایگاه هنر و هنرمند، هیچگاه چنین موضع روشن و صریحی در حمایت از فستیوالی که همه چیز آن "بو" می دهد، نگرفته بود. چه عواملی موجب چنین صراحت و تکاملی در مواضع خانم بیضایی شده است را خود ایشان باید توضیح دهد و طبعاً رخدادهای بعدی هم کمک زیادی باین مساله خواهد کرد که سرانجام خانم بیضایی می خواهد کجا بایستد، خواهد کرد. شرایط بحرانی جامعه همه را به جایگاه اجتماعی اصلیشان خواهد برد!

مساله هنر و هنرمند اما، از همان ابتدای استقرار رژیم جمهوری اسلامی یکی از موضوع های حساس و بحث برانگیز بوده و کم نبودند "هنرمندانی" که در زمینه های مختلف هنری از موسیقی گرفته تا تاتر، سینما، شعر و ادبیات، به یاری یکی از درنده خو ترین رژیم های جهان شتافتند. و در مقابل چه بسیار هنرمندان، نویسندگان و سینما گران بودند و هستند که با آگاهی به نقش و وظیفه اجتماعی خود و با تحمل سختی و زندان و اعدام در مقابل رژیم و برنامه های هنری و فرهنگی ایستادند و هم اکنون نیز ایستاده اند. در دوران رژیم شاهی نیز چنین بود و تا زمانی که جامعه زیر دیکتاتوری و خفقان بسر می برد چنین خواهد بود! در جامعه ای که بالا و پایین دارد، ستمکش و ستمگر دارد و طبقات با منافع متضاد و آشتی ناپذیر ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی آن را تشکیل می دهند سخن از "استقلال" هنر و هنرمند در چنین جامعه ای اگر عوامفریبی نباشد، بدون تردید ساده لوحانه است. درست به همین دلیل است که عنوان هنر و هنرمند "متعهد" معنا پیدا می کند. یک هنرمند و نویسنده قبل از هر چیز یک انسان اجتماعی است و نمی تواند در مقابل مسایل اجتماعی جامعه ای که در آن زندگی و فعالیت می کند، خنثا باشد. اگر برخی "هنرمندان" و فیلم سازان و نویسندگان مایلند از این واقعیت طفره روند و همچون خانم بیضایی خود را "شخصیت مستقل هنری" بنامند، مختارند ولی جمهوری اسلامی این را به خوبی میداند و برای آن، چه در ایران و در خارج از کشور برنامه ریزی های دقیقی کرده است. واسطه ها و دلال ها هم کم نیستند و بازار مکاره هنر و سینما در خارج از کشور پر رونق است. رژیم جمهوری اسلامی با امکانات مالی و

تسهیلات بین‌المللی که در اختیار دارد، از آن‌ها برای بدام انداختن کسانی که حاضرند به خاطر منافع حقیر خود بدام رژیم بیافتند، استفاده می‌کند. ظرافت سیاست جمهوری اسلامی در دوران کنونی در این است که حتماً نباید از آن حمایت آشکار کرد و به آن وابسته بود تا از "مواهب" و "الطاف" اقتصادی و سیاسی آن بهره‌مند شد. کافی است خود را "غیر سیاسی" خواند و به دنبال مسایل فرهنگی مجرد و بدون ارتباط با مسائل اجتماعی بود و بدینسان کاری به آنچه که توسط رژیم اسلامی بسر مردم ستم‌دیده ایران می‌آید نداشت و در پی "هنر برای هنر" بود تا از امکانات مالی رژیم، مستقیم یا از طریق دلال‌ها استفاده کرد.

هنرمندی که نمی‌خواهد سرکوب شدید و وسیع هنرمندان مترقی در ایران را به عنوان بخشی از ترور و خفقان عمومی حاکم بر جامعه ببیند و در مقابل آن سکوت می‌کند، هیچ انگیزه دیگری جز کتمان واقعیت ندارد و در پی آنست تا چهره خونین جمهوری اسلامی را با هنر خود بپوشاند. آیا هنرمندان مورد بحث، در مقابل سرکوب وحشیانه‌ای که جمهوری اسلامی علیه هنرمندان داخل و خارج (نمونه قتل شنیع فریدون فرخزاد هنوز جلوی چشم ماست!) براه انداخته است هیچ وظیفه‌ای، حداقل "صنفی" برای خود نمی‌شناسند که این چنین، گویی در یک جامعه دموکراتیک و آزاد به عرضه کردن هنر خود می‌پردازند؟ این دیگر هنر مردمی و کوشش زیبایی‌انسانی نیست که بروی صحنه می‌آید، بلکه دقیقاً توجیه و به فراموشی سپردن شرایط وحشیانه‌ای است که توسط رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به مردم ما، به کارگران، معلمان، دانشجویان، زنان و ...، تحمیل شده است. از این رو رژیم نه تنها با چنین "هنر" و کوشش‌های مجردی مخالف نیست بلکه به آن نیاز نیز دارد، زیرا به این ترتیب مردم و افکار عمومی را از آنچه در ایران می‌گذرد، منحرف می‌سازد و همین برای رژیمی که در داخل و خارج منفور و منزوی است، اهمیت حیاتی دارد. امروز وضعیت رژیم چنان وخیم و شکننده شده است که برخی از جناح‌های آن برای عوام‌فریبی حتا حاضرند از کشتار زندانیان سیاسی و بسیاری سرکوب‌هایی که توسط رژیم انجام گرفته است، نام ببرند بشرطی که همه این جنایات‌ها "بخشیده" شوند تا جمهوری اسلامی پا بر جا بماند!

درک چنین وضعیتی بسیار ساده است، آنقدر ساده است که ما آن را در کوشش‌های هنرمندانی که در ایران، زیر سایه ترور و خفقان اسلامی، هرکدام به سهم خود، به خلق آثار مردمی که اعتراض به وضع موجود از خصوصیات برجسته آنست، مشاهده می‌کنیم. چگونه ممکن است یک انسان هنرمند، فیلم‌ساز، نویسنده، موسیقی‌دان و ...، اثری خلق کند، که آن اثر، متأثر از شرایط جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند نباشد؟

آری! در ایران هنرمندان مردمی راه خود را یافته‌اند و به خوبی فهمیده‌اند که در چارچوب قوانین و امکانات رژیم اسلامی نمی‌توان به خلق آثار مترقی و انسانی پرداخت. "سینمای زیر زمینی" که توسط مسلم‌منصوری با ارائه رپرتاژهای مستند و از نظر محتوا بسیار موثر از وضعیت واقعی توده‌های مردم، در خارج از کشور معرفی شده است، یکی از پاسخ‌های عملی به سیاست سانسور و سرکوب هنری رژیم است. فعالیت‌های سیاسی و هنری "زیر زمینی" یکی از مشخصه‌های جامعه‌ای است که هرگونه امکان فعالیت هنری و اجتماعی آزاد از آن گرفته شده است. وجه مشخصه سینمای زیر

زمینی در ایران، در این است که فعالیت های هنری در خارج از چارچوب های تعیین شده توسط رژیم انجام می گیرد و مردم خود چنین فعالیت هایی را سازماندهی می کنند. اساساً در مقابل رژیم جمهوری اسلامی، توده های مردم می توانند و باید خود سرنوشت سیاسی، هنری و فرهنگی خویش را راساً بدست بگیرند و از طریق ایجاد تشکل های توده ای از کارگران گرفته تا معلمان، دانشجویان، زنان و ...، به دفاع از منافع خویش بپردازند. رژیم دموکراتیک آینده ی ایران از چنین روندی می گذرد.